

"رویای شفاف"

مترجم:

F-S-S12

: رنگچار

Black Wood

: کلینر

Lilac

: پیشنهاد

چوب



کاری از تیم:

Flaxen Guys



@Flaxen_Guys



@Flaxen_Guys



@FlaxenGuys

لطفا!!

اگه کاری از دستم بر بیاد،

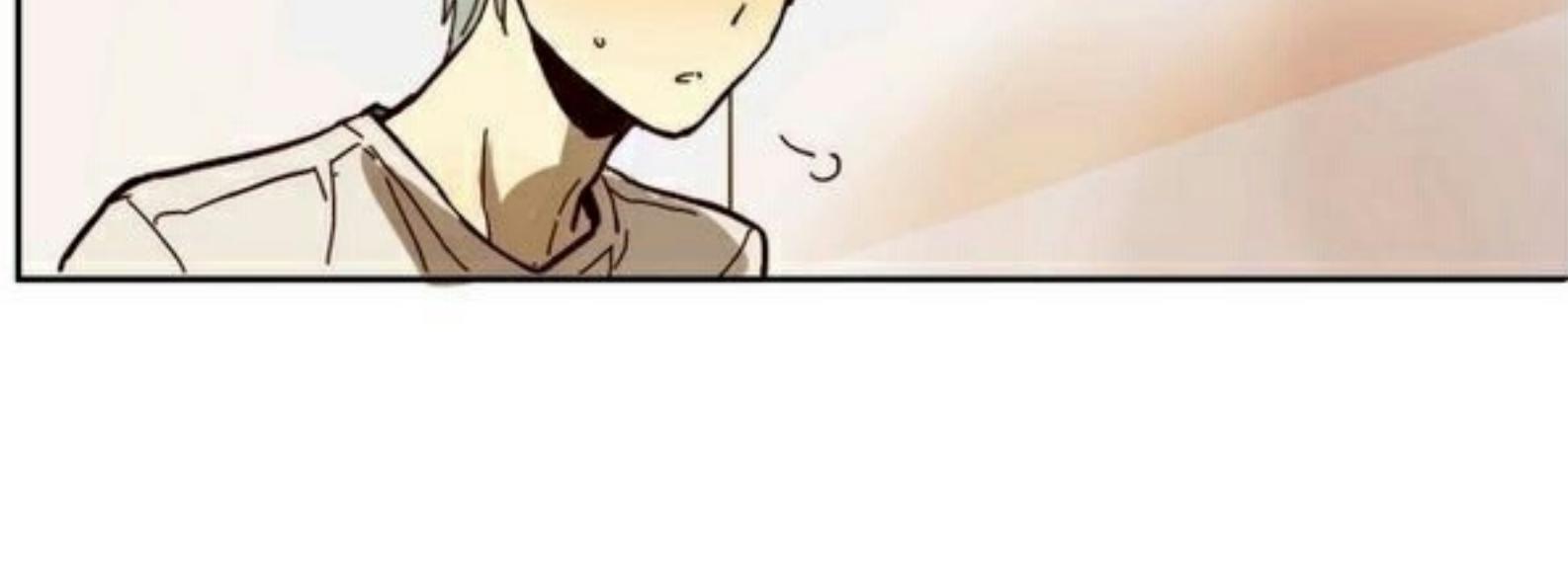
حتما انجام مدم!

صبر کن...

این جوری
نکن، آروم
باش.

اول، بیا با هم
حرف بزنیم.

باشه؟
فعلا فقط آروم
باش.



L U C I D

D R E A M

Kirty / طراح Masa Rabbit / نویسنده

روایی پنجم

با آرامش همه چیز را
برای جیوون توضیح دادم.



در مورد توانایی طبیعیم
تو دیدن رویای شفاف.

و درباره این که چطوری
می‌تونم بعضی چیز ارو از رویای
شفافم بیرون بیارم...

در مورد جاده‌ای که توی خوابم هست

که ممکنه بر اساس
یه سری قوانین باشه.

همهی حقایقی
که کشف کردم

همهی دنباله‌ها و اشتباه‌ها...

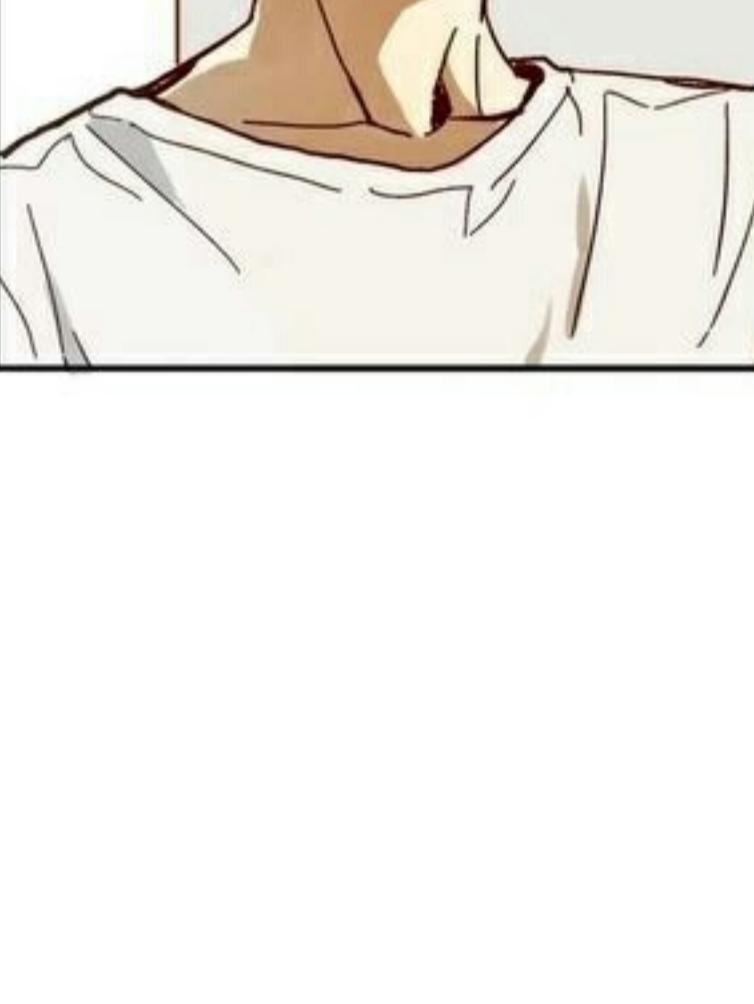
همین طور اون چیزی
که نمی‌تونستم بفهمم چیه.



و هر موضوعی که بود



تقریباً هر چیزی که
می‌خواست بدونه رو بیش گفتم.



خلاصه بگم، من فقط
از مرگ آدمایی خبر دارم که

قبل‌اً می‌شناختم‌شون.



به غیر از این
بقیه تو منطقه‌ای هستن که

من ازش خبر ندارم.

و متسفانه من
خواهر کوچکتر را
نمی‌شناسم.

همین امروز فهمیدم
که تو یه خواهر داری.

ای- این حرفو نزن...

جیهه هنوز یه جایی
تو رویای تونه... درسته؟

می‌تونی جیهه رو هم

همون طوری که منو برگرداندی به

زندگی برگردانی درسته؟

می‌خواهم رک
بهت بگم، جیوون.

این که تو رو از رویاها
به زندگی برگرداندم یه چیزی تو
مايههای معجزه بود.

قبل از این که پاتو بذاری
اونور جاده پیدات کردم، یه
شانس بزرگ بود.

برعکس ساختمنون ها و
یه سری چیز، آدم ها می تونن تو
رویا اینور و او نور بین.

و اگر بی خبر از همه جا وارد
یه منطقه غیر فیزیکی بشن، هیچ
راه برگشته وجود نداره.

منظورم اینه که، اگه شانس
اینو داشته باشم که خواهرت رو تو جاده
ببینم، امکان نداره بشناسم.

و... ولی...

حتی اگر هوشیار باشی

نمی تونی خواهر عزیزم رو به

زندگی برگردونی... زنده کردن

اونا همون طور که دیدم...

احتمال این که خواهرم
بین اون جمعیت باشه
صفر نیست، درسته؟

این کار که
عزیزان مردم رو به
زندگی برگردونی
فکر خوییه...

ای... اینطور فکر
نمی کنی؟

نمی‌تونم
قبول کنم.

اینقدر به خودم مطمئن نیستم که
بتونم مسئولیت بیرون آوردن چننا موجود زنده
که حتی نمی‌دونم چیزی را قبول کنم.

امیدوارانش اینه که دلیلی برای بیرون
آوردنشون هست ولی من نمی‌دونم اون چیزی
که میارم بیرون آدمه یا یه حیوان،

و این که متعلق

به زمینه یا نه ...

ولی هنوز یه شناس برای

اینکه بتوనی خواهرمو پیدا

کنی و برش گردنی اینجا

هست، درسته؟!



احتمالش خیلی کمه...

این کاری نیست
که بتونم به تنها ی
انجامش بدم.

احتمالش خیلی کمه...

لطفاً...

لطفاً التماست میکنم!!

ماقتادن

سرمو جلوت خم میکنم!

هر کاری باشه انجام میدم!!

اگه قرار باشه
من بعیرم و اوون به
دینا برگرد...

میمیرم،
پس لطفاً...



جیوون، آه...

یه آدم... نه، هرچیزی
که روی زمین باشه ناچاراً با
مرگ رو به رو می‌شده.

و کسایی که با مرگ
رو به رو می‌شون شانس دومی
برای زندگی ندارن.

اون جاده قانونی
خودش رو داره و احتمالش
خیلی کمeh که یه استثناء
وجود داشته باشه.

برگشت تو به
زندگی یه استثناء
خیلی نادر بود.

من فکر می‌کردم این یه
استثناء نبود و بدون فکر این کارو
انجام دادی ولی مطمئن نیستم بتونی
دوباره انجامش بدی...

همین طوره.

حسن می‌کنم چیزی که برای خواهرت
اتفاق افتاد باعث نراحتیه ولی مهم نیست
چی می‌شده، فکر نمی‌کنم بتونم به راهی
که بیهوده کنم کمک کنه فکر کنم.

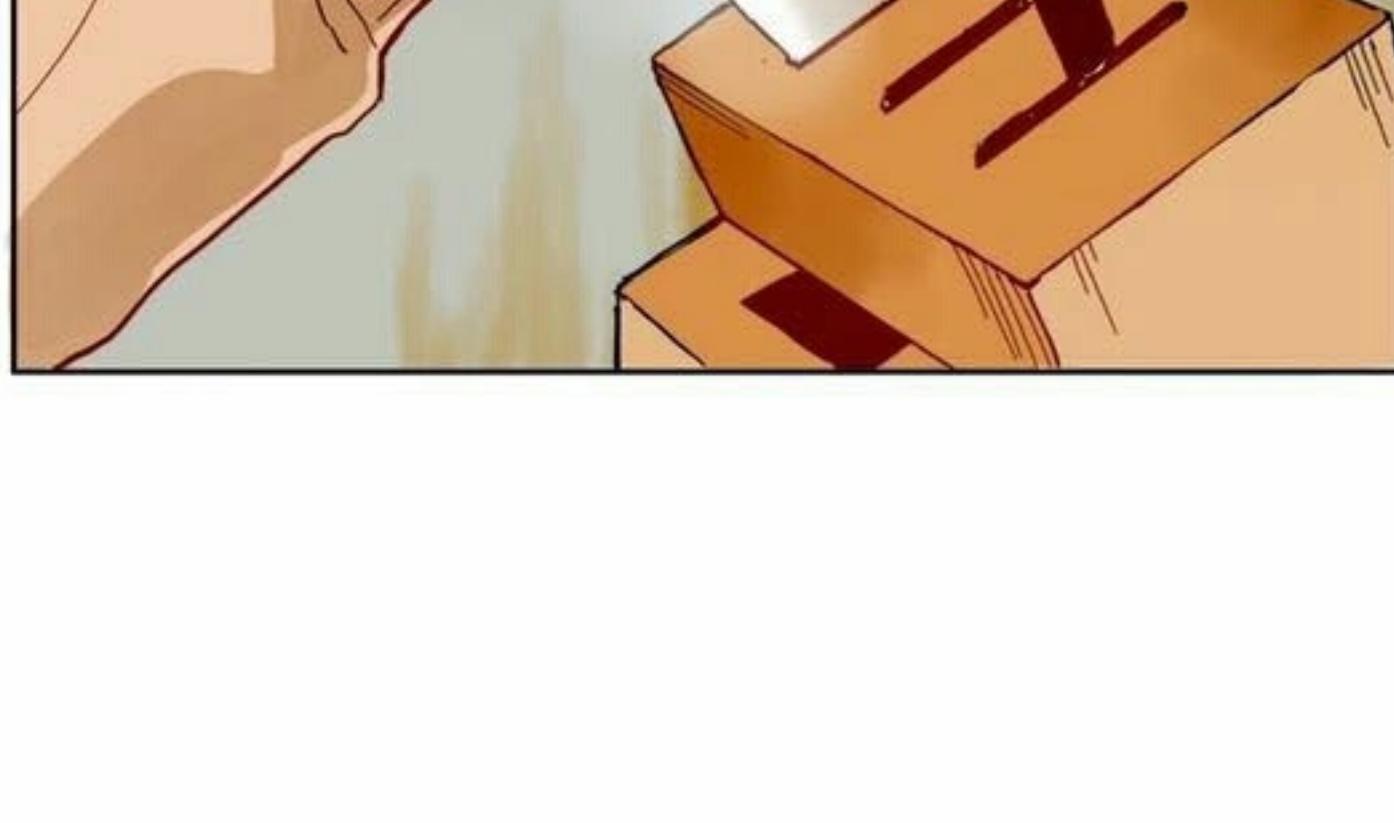
حرکت دادن

ایستادن



لبن

کنیج



ص... صبر

کن!

یی_ جیوون، داری

چو کار می کنی؟

اگه نمی تونی
نجاتش بدی چون
نمی شناسیش...

پس... پس
فقط به کسی
نیاز داری که اون رو
بشناسه، درسته؟

الان دوباره
می میرم و می رم به
اون جاده...

این حرفای بی معنی رو تموم
کن و اون چاقو رو بذار سر جاش!

ولی تو اینو گفتی،
درسته؟ این که ممکنه
چیزیو که ناشناخته اس
بیرون بیاری؟

شاید اگه خواهر
کوچیکترمو پیدا کردم
و بیهت خبر دادم...



احتمالاً
نمی‌دونستی
درسته؟

چون یه
رویاست این جوریه.

حتی اگه بگی که می‌ری خواهر
کوچیکت رو پیدا کنی، چون نمی‌تونی
فهمی داری خواب می‌بینی یا نه، نمی‌شه
با خواست و اختیار خودت دنبال کسی
بگردی، چه این تنها هدفت
باشه چه نباشه.

اگه خوش شانس

باشیم می‌شه گفت به خاطر

شانستم که شده دوباره

پیدات می‌کنم.

تویی که مرز جاده رو
نمی‌دونی و تویی که خواهر
کوچیکتر تو می‌شناسی دوتا
آدم کاملاً متفاوتید.

اگه...

اگه من...

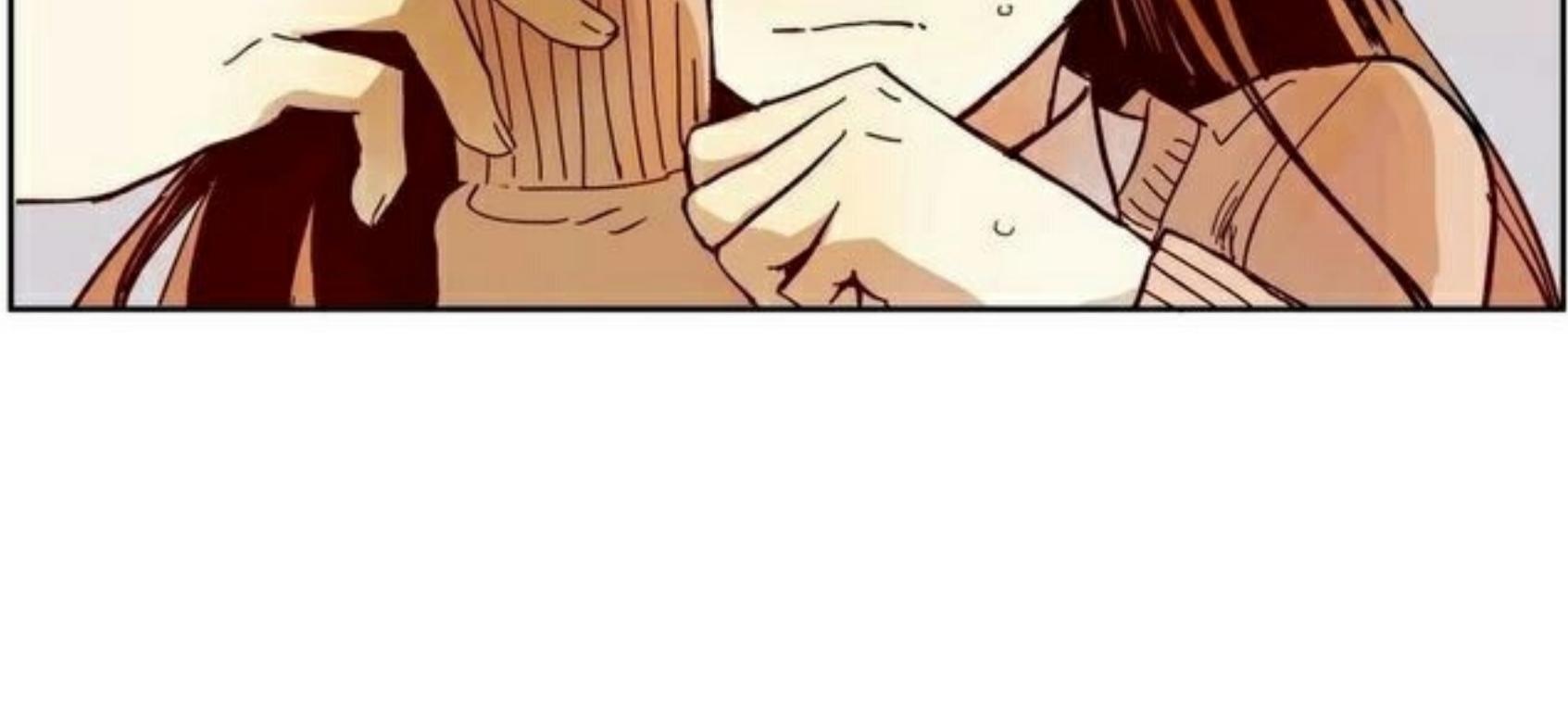
از جیوه
نمی‌خواستم بریم
دیدن رودخونه...

اگه فقط اون
حرفارو نمی‌زدم...

1

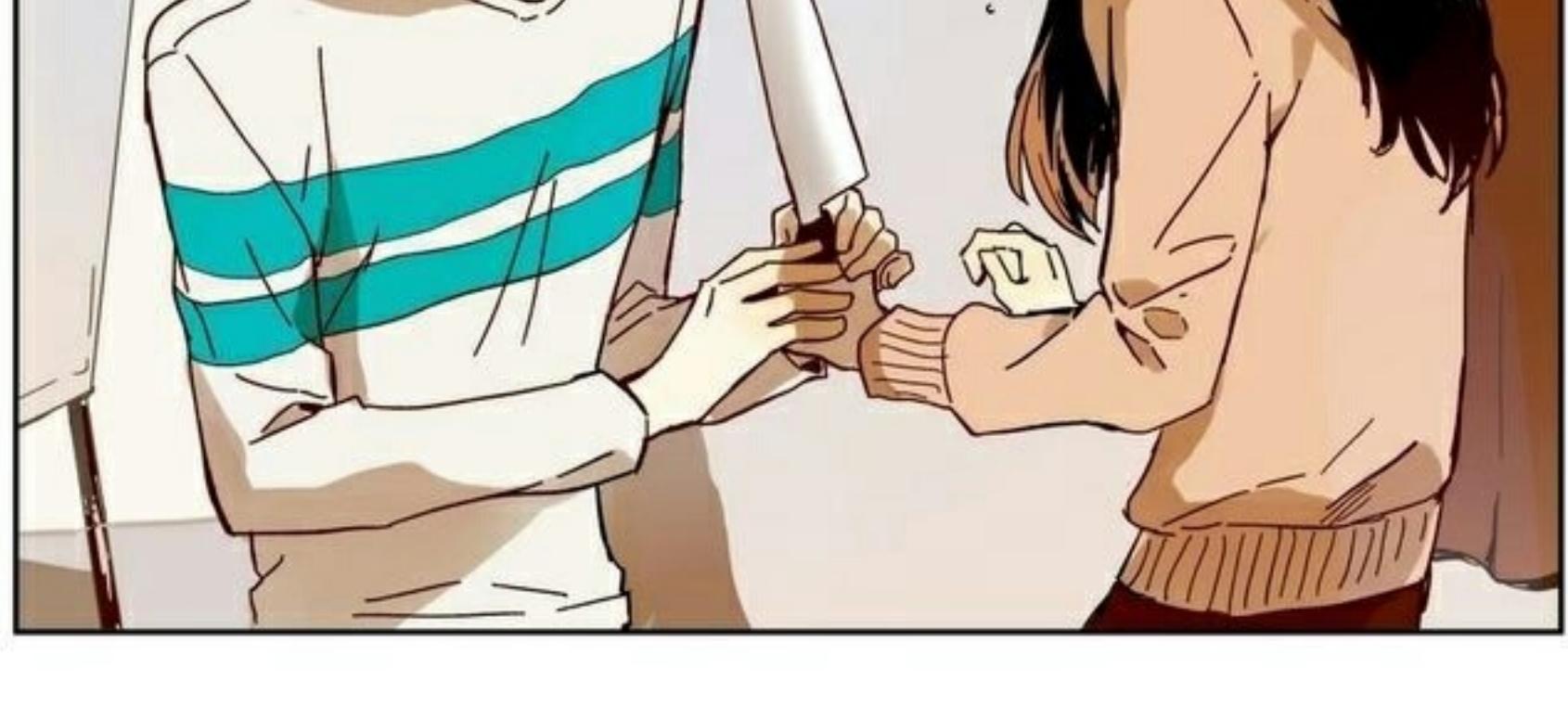


قصیر منه!!



می فهمم.

فکر می کنم
خیلی حرف زدم...



متاسفم.



بیا ببینم می‌تونیم
باهم راه حل دیگه‌ای
پیدا کنیم یا نه.



پس الان چاقو
رو بذار زمین... باشه؟



.....
باشه...

فعلاً بیا رو
کارایی که می‌تونیم انجام
بدیم تمرکز کنیم.



ممکنه من با
خواهرت رو به رو شده
باشم ولی نمی‌دونستم که
اون خواهرت‌هه.

فرض کن که نمی‌دونستم اون خواهر کوچکتره، ولی اونم مثل آدمایی که می‌تونم بشناسم ظاهر شده.



اگه این جوری باشه، یه شанс هست که بتونم خواهرت رو پیدا کنم چون همین چند روز پیش مُرده.

یه عکس از خواهرت داری؟

ب...بیا...

چطوره...؟

این جیوه‌اس...

